درباره‌ی تکنوکراسی
طبقه‌ی قدرتمند در عصر تکنولوژیک

بهروز صفدری

انجمنِ تکنولوگوس Technologos، که دربارهٔ «نقش تعیین‌کنندهٔ تکنیک در جوامع ما» می‌اندیشد و به بحث و گفت‌وگو در این زمینه می‌پردازد، از ما دعوت کرده است تا در نشست‌های خود دربارهٔ موضوع «تکنیک در روند اوج‌گیری اقتدارگرایی» به بحث و بررسی بپردازیم. این نشست روز جمعه ۲۰ سپتامبر، ساعت ۱۰:۳۰ در پاریس برگزار می‌شود.

تا آنجا که به ما مربوط می‌شود بارها تأکید کرده‌ایم که ما با «تکنیک» (**تخنه** tekhné، به معنای «هنر، لِم، فن، قلق» و «کاردانی») نزاعی نداریم، بلکه نزاع ما با **تکنولوژی** است. نه «مطالعهٔ تکنیک‌ها» (در معنای نخستین این واژه)، بلکه تکنولوژی به معنای مدرن آن؛ یعنی محصول علم و سرمایه، همراه با رونقِ عمودیِ ماشین‌گرایی صنعتی (بیگلو Bigelow، ۱۸۲۹).

این‌که این نظام، با سازمان‌دهیِ تام‌وتمام و بی‌امانِ خود، **ماهیتاً اقتدارگرا** است، هیچ‌کس آن را بهتر و با موجزتر از فریدریش انگلس در مقالهٔ «دربارهٔ اقتدار» (اکتبر ۱۸۷۲) نشان نداده است؛ مقاله‌ای که ما در سال ۲۰۱۵ از بایگانی‌ها بیرون آوردیم («لودیت‌ها در برابر لنین»، در کتاب **دربارهٔ**

تکنوکراسی). گسترش سازمان‌دهی علمی کار (OST؛ تیلور، استاخانوف) به سراسر خودِ جامعه، به‌واسطهٔ ماشین‌آلات سایبرنتیکی، چنان‌که در ربع قرن اخیر شاهد آن بوده‌ایم (شبکه‌های الکترونیکی، تلفن‌های هوشمند، کلان‌داده‌ها، کدهای QR و غیره)، بنابراین ناگزیر به گسترش و تشدید اقتدارگرایی در سراسر جامعه می‌انجامد. دگردیسی و جهشی که ما آن را برآمدِ **جامعه‌ـ ماشین**، و حتا **فرمان‌روایی ماشینی** می‌نامیم[1].

همان‌گونه که انگلس می‌گوید: شمایی که به اینجا وارد می‌شوید، هرگونه خودمختاری را فراموش کنید. جامعهٔ ماشینی می‌تواند به دست یک تکنوکراسی «چپ» یا یک تکنوکراسی «راست» «راه بُرده»[2] شود (که خودِ آن‌ها نیز به‌وسیلهٔ الگوریتم‌ها و «هوش مصنوعی» راه بُرده می‌شوند)؛ اما جُستنِ هر گونه «دیالکتیک» در آن بیهوده خواهد بود. جامعهٔ ماشینی ماهیتاً غیرمختار ــ و اقتدارگرا ــ یا به عبارت بهتر، تمامیت‌خواه است.

موضوع سخن ما در این دیدارها «تکنوکراسی، طبقهٔ قدرتمند در عصر تکنولوژیک» خواهد بود. به‌عنوان مقدمه‌ای بر گفت‌وگوهایی که ناگزیر بسیار کوتاه خواهند بود، پیشگفتار خود را دربارهٔ این موضوع در اینجا می‌آوریم. همچنین مقالهٔ بسیار ژرف‌بینانهٔ فریدریش انگلس را دوباره منتشر می‌کنیم؛ مقاله‌ای که نه خودِ او و نه وارثان «سوسیالیسم علمی» تاکنون از آن چیزی جز توجیهِ کلبیانه‌ی نظم صنعتی، سلطه‌گری‌شان در این نظم و رانه‌های اقتدارورزانه‌شان به دست نیاورده‌اند.

Pièces et main d'œuvre
Grenopolis, 7 septembre 2024

1. Cf. Pièces et main d'œuvre, Le règne machinal. La crise sanitaire et au-delà, Service compris, 2021

۲. فعل piloter در اصل یعنی «فرمان وسیله‌ی نقلیه، به‌ویژه هواپیما را به دست گرفتن، خلبانی کردن»، پس هدایت، اداره‌کردن و راه‌بردن.

در بارهٔ تکنوکراسی
طبقه‌ی قدرتمند در عصر تکنولوژیک

پیش‌گفتار

در این مجلد، مجموعه‌ای از نوشته‌ها را گرد آورده‌ایم که بین ژانویهٔ ۲۰۱۵ و مارس ۲۰۱۷، به‌صورت آنلاین و در قالب مطالبی جدا از یکدیگر در وب‌سایت Pièces et main d'œuvre و نیز در جزوه‌های چاپی منتشر شده بودند. قصد ما این است که این نوشته‌ها را از این طریق در اختیار مخاطبانی دیگر نیز قرار دهیم؛ مخاطبانی غیر از استادان برجسته یا شاغل دانشگاهی و نیز فارغ‌التحصیلان جوان یا دانشجویان دورهٔ دکترا ــ و گاه گریزان و متواری از محیط دانشگاه ــ که ما را مفتخر می‌کنند به این که ایده‌ها، استدلال‌ها و ارجاعات خود را از نوشته‌های ما برمی‌گیرند. همچنین از صمیم قلب از نویسندگانی که آثارشان در اینجا مورد استناد قرار گرفته است سپاسگزاریم؛ در پایان این کتاب، کتاب‌شناسی مفصل آثار آنان آمده است.

حول و حوش سال‌های ۲۰۰۰، پیگیرترین جریان نقد اکولوژیستی ــ و بنابراین جریان ضدصنعتی ــ از تخریب‌کنندگان ماشین‌ها، یعنی لادیت‌ها، به‌عنوان یکی از مطمئن‌ترین منابع الهام خود یاد کرد[۳]. پس از آن‌که در دسامبر ۲۰۱۰، فصل عالی و اعجاب‌برانگیز «سپاهِ دادخواهان»[۴] را که تاریخ‌شناس، ای. پی. تامپسون، در کتاب خود، «تکوین طبقهٔ کارگر انگلستان»[۵]، به شورش

3. Cf. David Noble, Le progrès sans le peuple, Agone, 2016 ; Les Amis de Ludd, La Lenteur, 2008

۴. یا «ارتش تلافی‌گران»، در ترجمه‌ی محمد مالجو از این کتاب.

5. E.P. Thompson, La formation de la classe ouvrière anglaise, Le Seuil, 1988

کارگران لادیت اختصاص داده است، در فضای آنلاین منتشر کردیم، تمرکز خود را بر **دشمنان لادیت‌ها** گذاشتیم: طرفداران و مدافعان ماشین. نیازی به تأکید نیست که ما ــ لادیت‌ها، اکولوژیست‌ها، ضدصنعتی‌ها، طبیعتی‌ها[۶] و دیگران ــ باید دشمن خود را همچون خودمان بشناسیم تا بتوانیم علیه‌اش مبارزه کنیم؛ هرچند نتوانیم شکست‌اش دهیم.

در طول ۲۰۰ سال گذشته، نام‌های گوناگونی برای تعریف و نام‌گذاری این طبقهٔ دشمن آزموده شده است؛ بوروکراسی، **اینتلجنتسیا**، «سرمایه‌دارانِ دانش»، «حرفه‌ای‌ها»، متخصصان، کارشناسان، رئیسان، **مدیران** اجرایی، سازمان‌دهندگان، «بورژواهای حقوق‌بگیر»، «بورژواهای روشنفکر/خرده‌بورژواهای روشنفکر»، ITC (مهندسان، تکنسین‌ها و کادرهای مدیریتی)، «تکنوساختار»، «لایه‌ها» یا «طبقات متوسط» و غیره.

درست‌ترین و تنها نامِ درست، و در عین حال ساده‌ترین نام، بی‌تردید همان «**تکنوکراسی**» بوده است؛ واژه‌ای که در سال ۱۹۱۹، ویلیام هنری اسمیت، مهندس کالیفرنیایی، آن را ابداع کرد؛ کسی که خود نیز عضوی آگاه از تکنوکراسی و طرفدارش بود؛ واژه‌ای که فرهنگ لغت آن را چنین تعریف می‌کند:

> اسم مؤنث، اغلب با بار معنایی منفی. نظامی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی) که در آن دیدگاه‌های مشاوران فنی (مدیران، متخصصان امور اداری) تعیین‌کنندهٔ تصمیم‌هاست و داده‌ها و ملاحظات فنی را بر عوامل انسانی و اجتماعی ترجیح می‌دهد؛ و به‌صورت مجازی، گروه اجتماعیِ مشارکت‌کننده در چنین نظامی.

۶. naturien از روی کلمه‌ی nature طبیعت درست شده، و به جریانی آنارشیستی/لیبرتری در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم در فرانسه اطلاق می‌شود که خواهان زندگی مطابق با طبیعت بود. چون تا به حال در زبان فارسی هیچ‌جا اشاره‌ای به این جریان و جنبش ندیده‌ام، برای نگاه‌داشتن حالتِ نامعمول واژه حتا در فرانسوی، معادل «طبیعتی» را برایش به کار می‌برم، نه طبیعت‌گرا، یا معادل‌هایی از این‌دست.

ریشه‌شناسی و پیشینهٔ تاریخی. ۱۹۳۴ (لاروس، ماهنامه، جلد ۹، ص. ۳۲۶). این واژه از ترکیب عناصری ساخته شده شامل «تکنو-» (برگرفته از technique، یعنی «فن و تکنیک،فنی/تکنیکی») و «کراسی» ــ به معنای «من سالار و اربابم» ــ؛ و احتمالاً به وساطت واژهٔ انگلیسی ــ آمریکایی technocracy (۱۹۱۹، ویلیام هنری اسمیت، در Industrial Management، در NED supplement)» (**گنجینهٔ زبان فرانسه، جلد ۱۵، ۱۹۹۲**).

تکنوکراسی به هیچ‌وجه به یک کاست از کارمندان پشت‌میزنشین که خود را وقف وضع مقررات برای تولید پنیرهای ما کرده‌اند، فروکاستنی نیست؛ تکنوکراسی عبارت است از طبقهٔ حاکم ـ و آگاه به خود ـ در جوامع پیشرفتهٔ تکنولوژیک؛ **طبقهٔ قدرت و ارادهٔ معطوف به قدرت**. قدرت و ارادهٔ معطوف به قدرت نیز به‌منزلهٔ قدرت و اراده برای عمل کردن بر جهان و بر انسان، و دگرگون کردن هم‌زمانِ هر دوی آن‌ها به‌قصد افزایش دائمیِ این قدرت تعریف می‌شود. در مقیاس تاریخی، عقلانیتِ قدرت بر همهٔ عقلانیت‌های دیگر غلبه می‌کند و در هر دوره، وسایلِ قدرت متناسب با همان دوره را به‌کار می‌گیرد.

در یک کلام، تکنوکراسی طبقهٔ دانستن و دانش، داشتن و دارایی و توانستن و قدرت است؛ طبقه‌ای که هم محصول انقلاب صنعتی است و هم تولیدکنندهٔ آن، با این هدف که محصولات، خدمات و وسایل قدرت را پیوسته دستخوش انقلاب و دگرگونی کند.

بدین‌سان تکنوکراسی که صاحبِ تخصص، کارآمدی و حداکثر عقلانیت است، وجه غالبِ آن بلوکِ درهم‌تنیده‌ای است که همراه با دولت و «منابع مالی» شکل می‌دهد؛ بلوکی که از طریق پیوندهای بی‌شمارِ خانوادگی، فرهنگی

و حرفه‌ای، و نیز به‌واسطهٔ افرادی قابل تعویض و چندپیشه، به هم پیوسته است. این افراد پیوسته از بخش «دولتی» به «خصوصی»، از حوزهٔ غیرنظامی به نظامی، و از پژوهش به بنگاه اقتصادی جابه‌جا می‌شوند؛ تازه اگر هم‌زمان چندین وجه از سلطهٔ تکنوکراتیک را بر عهده نداشته باشند.

از آنجا که این گزارشِ پژوهشی دریافته است که ارادهٔ معطوف به (تمامی) قدرت و جست‌وجوی وسایلِ دستیابی به (تمامی) قدرت، از زمان پیدایش جوامع انسانی، تاریخ آن‌ها را به حرکت درمی‌آورده است، اکنون می‌تواند مسیر کلی این تاریخ را بازترسیم کند. خواه فاتحانِ قدرت از ضرورت مادی و خودمختارِ تولید کردن برای تولید کردن پیروی کنند؛ و در این فرایندِ فروتنانه و اندرین‌جهانی، قدرت و ارادهٔ معطوف به قدرت را به دست آورند؛ و بدین‌سان، بدن خود و جهانی را که امتداد آن است ــ طبیعت، «بدنِ غیرارگانیک» ــ به ماشین‌ها و وسایلی برای دستیابی به اهدافِ بی‌پایانِ خود بدل کنند؛ و خواه این فاتحان به پیروی از یک الگوی تقلیدگرانه‌ی خیالی (خدا)، و از بیرون دریافت‌شده (غیرمختار)، در گذر زمان پروژهٔ عظیم و استعلاییِ هم‌تراز شدن با علمِ مطلق و قدرتِ مطلقِ خدایی را دنبال کنند؛ یعنی خودخداسازی کنند. ولو در این ارادهٔ سیری‌ناپذیر و خشم‌آگین به (تمامی) قدرت، خواستِ قَدَرقدرتی، از خودبیگانه شوند.

علم science + قدرت puissance = puiscience.[۷] [علم اعمالِ قدرت]. اگر فتحِ علمی، در نهایت، فتحِ وسایلِ قدرت باشد، تکنولوژی ــ که در اینجا به معنای کاربرد علم دریافته می‌شود ــ در عصر انقلاب صنعتی، از پیوند علم با سرمایه پدید می‌آید (بیگلو، ۱۸۲۹). قدرتِ سرمایه و دولت نمی‌تواند

۷. از جمع بستن دو کلمه‌ی «سیانس» (علم و دانش) و «پیوسانس» (توان و قدرت)، کلمه‌ی «پیوسیانس» به دست می‌آید، که معادلِ آوایی‌اش در فارسی ناممکن است، اما معنای آن آمیزه‌ی علم و قدرت (دانش و توان)، «علمِ اِعمالِ قدرت» است.

افزایش یابد مگر آن‌که وسایل قدرتِ تکنولوژیک نیز پیوسته افزایش یابند. «انتقال‌های تکنولوژیک» در واقع انتقال‌های قدرت‌اند. در عصر تکنولوژیک، هر قدرتی باید تکنوکراتیک شود یا در برابر دشمنان و رقبای خود از میان برود. دولت، ارتش و بنگاه اقتصادی، تکنوکراتیک‌اند. سرمایه، چه خصوصی و چه دولتی، تکنوکراتیک است. یک تعاونی هسته‌ای یا یک کمونیسم سایبرنتیکی نیز چیزی جز اشکالی هر چه تکنوکراتیک‌تر نخواهند بود؛ و بدین‌سان بسیجِ کاملِ ماشین‌های انسانی را در درون و در خدمتِ این «ماشین‌وارهٔ عمومی» به انجام خواهند رساند؛ ماشین‌واره‌ای که محیط‌های زیست، گونه‌ها، ملت‌ها، طبقات و افراد ــ یعنی «منابع» و «مواد اولیه»‌ای را که از آن‌ها تغذیه می‌کند ــ خرد می‌کند و می‌بلعد.

پیروِ باورهای غلط مارکس و اِلول، که پیروانشان نیز پارسایانه آن‌ها تکرار کرده‌اند، نظام‌های سرمایه‌داری و تکنیکی هر دو **نظام‌هایی خودکار** اند automate. و خودمختار، autonome یعنی نظام‌هایی که **قانون و آیین** (nomos)[۸] خود را فقط از خودشان دریافت می‌کنند. «فرایندهایی بدون سوژه» که صرفاً به «نیروی ضرورتِ امور» به حرکت درمی‌آیند و هیچ هدفی جز «خودافزایی» دائمی ندارند (همیشه سرمایهٔ بیشتر، با تمرکز بیشتر؛ همیشه تکنولوژیِ بیشتر، با گسترش بیشتر). خلاصه، وسایلی بدون سرور و صاحب و بدون هیچ غایتی جز بازتولیدِ خویش در فرایندی از شتاب‌گیریِ لگام‌گسیخته. (تکثیر جاروها در «شاگرد جادوگر» را تصور کنید.)

از این دیدگاه سرمایه‌داران و تکنسین‌ها نیز چیزی جز «کارمندان» و کارگزارانِ فرمان‌بردارِ سرمایه یا تکنیک نیستند؛ ابزارهایی غیرشخصی و

۸. پسوند «نوم» و «نومی» در بسیاری از کلمات، مثل «اوتونومی»، «اِکونومی»، با معادل‌های مختلف و ناهمگونی به فارسی برگردانده شده. برای اطلاع بیشتر در باره‌ی این موضوع نک. در همین سایت، مقاله‌ی جامعه‌ی خودمختار چه جامعه‌ای است؟

قابل‌جایگزینی که به همان اندازهٔ مجریان رده‌پایین، تابع قوانینِ سرمایه و تکنیک هستند و بنابراین در قبال گسترش جهانیِ آن‌ها مسئولیتی ندارند. اما این باورها، که ظاهر را با واقعیت اشتباه می‌گیرند، در بررسی فرومی‌پاشند. سرمایه‌داران نه به «کارمندان سرمایه» فروکاستنی‌اند، و نه به مدیرانِ مالیِ دیوانه یا احتکارگران بیمارگونه. سودِ سرمایه‌دارانه، **پیش از هر چیز**، وسیله‌ای است برای به‌دست آوردنِ وسایل و امکانات؛ انباشتِ وسایل و امکانات در قالب نشانه‌های هم‌ارزی ــ ارزها یا اوراق بهادار ــ برای دستیابی به هدفی معین؛ در خدمتِ خواستِ قدرت: توانایی و قدرت، اعتبار، لذت، طول عمر؛ و حتی در جهتِ دستیابی به **قدرت مطلق و متعال**: آفرینش و نامیرایی.

سرمایه‌داران، پیش از هر چیز، **شیفتگانِ قدرت**‌اند که **وسایلِ قدرت** را در جامعهٔ زمانهٔ خود انباشت می‌کنند: گاوها، زمین، سلاح‌ها، پول، ماشین‌ها. هرگاه این وسایل تغییر کنند، آن‌ها نیز وسایل خود را تغییر می‌دهند. همان *mékhané* **مِخانه**‌ای که یونانیان می‌گویند و وسیله و ماشین را تحتِ یک نام واحد به هم می‌آمیزند. ازاین‌رو، در سرمایه‌داری تکنوکراتیک جست‌وجوی سود مالی و ارزش اضافی، به‌عنوان نیروی محرک انباشت، می‌تواند به سودِ انباشتِ مستقیمِ **وسایل** قدرت از میان برود؛ همان وسایل قدرتی که مروّجان ترانس‌اومانیسم در پی‌اش هستند.

ماشین‌وارهٔ عمومی‌ای که اکنون ۲۰۰ سال است در حال نابودکردن جهان و ساکنان آن است، نه «خودکار» است و نه «خودمختار». چیزی به نام «نیروی ضرورتِ امور» وجود ندارد؛ مگر آن‌که به ورطهٔ تفکر جادویی و انسان‌انگاری بیفتیم (مثلاً اشیا «پنهان می‌شوند»، «شرارت» دارند و غیره) و تصور کنیم که اسباب‌بازی‌ها شب‌ها از خواب بیدار می‌شوند تا زندگی پنهانیِ خود را داشته باشند. باید میان منطقِ ذاتی و بالقوهٔ «هنرِ انجام‌دادن و ساختن»، «کاردانی» ــ tekhnê **تِخنه** ــ برای مثال، «فنِ مکانیکی» mékhaniké teckhnê

(مِکانیکه تِخنه)، یعنی هنرِ ساختنِ یک ماشین، و توسعهٔ کنونیِ آن به دست **برخی انسان‌ها** تمایز قائل شد.

منطقِ بالقوهٔ «اشیاء و امور» و عقلانیتِ آن‌ها، به‌خوبی **جنبهٔ** خودکارِ نظامِ تکنیکی و سرمایه‌داریِ تکنولوژیک ــ و شتاب‌گیریِ لگام‌گسیخته‌ی مشترک‌شان ــ را نشان می‌دهد؛ اما این منطقِ بالقوه، این خودکارشدگیِ نهفته، به‌خودیِ خود هیچ کاری از پیش نمی‌برد، مگر آن‌که انسان‌هایی آن را بالفعل و فعال کنند؛ انسان‌هایی که «وسایل و امکانات‌اش را دارند»، «وسایل و امکانات‌اش را می‌خواهند»، «وسایل لازم‌اش را برای خود فراهم می‌کنند» و غیره. و آن‌ها این کار را، در سطحِ صرفاً تجربی و تاریخی، **علیه** ارادهٔ انسان‌های دیگر و **علیه** عقلانیت‌های دیگر، علیه «منطق‌های اشیا و امور» دیگری، که عموماً بازنده‌اند، انجام می‌دهند. زیرا میان جباریتِ کارآمدی و کارآمدیِ جباریت، رابطه‌ای متقابل وجود دارد.

اگر قهرمانانِ «سوسیالیسم علمی» و طیف‌های گوناگون ضدسرمایه‌داری هرگز تکنوکراسی را نقد نکرده‌اند، از آن روست که خود، از نظر جامعه‌شناختی، بخشی از آن هستند. آن‌ها نمی‌توانند خود را ببینند، هرچند این نابینایی ذینفعانه است. درختِ سرمایه‌داری، جنگلِ صنعت‌گرایی را از دید آن‌ها پنهان کرده است. دلیل‌اش این است که آن‌ها در شتاب‌گیریِ تکنولوژیک فایده‌ای می‌بینند و نیز این که نظریهٔ مارکسیستی هم در پیش‌گوییِ خود از نبرد نهایی میان پرولتاریای عظیم و فقیرشده و توانگرسالاریِ بسیار کوچکِ سرمایه‌داری ظهور تکنوکراسی را پیش‌بینی نکرده بود. و سرانجام از آن رو که مارکس در شورش لادیتی چیزی جز خشمی کودکانه ــ و حتی ارتجاعی ــ از سوی پرولتاریای صنعتیِ نوظهور ندید. حال آن‌که مارکس در اشتباه بود و لاد حق داشت.

ایدئولوژی تکنوکراتیک زیرِ عنوان «**صنعت‌گرایی**» زاده شد؛ هم‌زمان با طبقه‌ای که آن را نمایندگی می‌کرد، و به قلم یک فرانسوی، سن‌سیمون (۱۷۶۰ ــ

۱۸۲۵)، یکی از استادان فکری مارکس، که انگلس آرمان‌اش را چنین خلاصه می‌کرد: «جایگزین کردن حکومت انسان‌ها با ادارهٔ امور». آرمانی که در عصر اینترنت (تور و تار شبکه)، اسمارتفون (پلیسِ تلفنی) و کد QR (**کد پاسخ سریع**)، دیگر تقریباً به عملِ انجام‌شده بدل شده است.

سن‌سیمون با این اظهارنظر که کشور با ناپدید شدن ناگهانیِ کاستِ سیاسی (شاهزادگان، استانداران، اسقف‌ها، همتایانِ پادشاهی و رؤسای دیوان عالی کشور) چیزی از دست نخواهد داد، شهرتی مستعجل یافت: «مردم از این بابت بسیار اندوهگین خواهند شد، زیرا خوش‌قلب اند. اما اگر پنجاه تن از بزرگ‌ترین صنعتگران، پنجاه تن از برجسته‌ترین دانشمندان و پنجاه تن از بهترین صنعت‌گران ناپدید شوند، ملت نابود خواهد شد.» این سخن در واقع اشاره به اشرافیتِ جدید داشت، بی‌آن‌که هنوز نام جدیدش را به آن داده باشد.

شش ماه پس از کودتای‌اش، لنین در شمارهٔ ۵ مه ۱۹۱۸ روزنامهٔ پراودا، خط‌مشی اقتصادی خود را تشریح می‌کند. هدف، برپا کردنِ «یک سرمایه‌داری دولتیِ صنعتی» است، بر پایهٔ «الگوی آلمان و تراست‌ها»، با تکیه بر «متخصصان ـ تکنسین‌ها یا سازمان‌دهندگان، در ازای دستمزدهای بالا» و با استفاده از «روش‌های بربرمنشانه» برای «مبارزه با بربریت». اگر، آن‌گونه که لنین می‌گفت، به واقعیت‌ها ـ این واقعیت‌های **لجوج** ـ بسنده کنیم، این حزب تکنوکراسی بود که قدرت را به دست گرفت و بدترین دیکتاتوریِ شناخته‌شده تا آن زمان را، **به نام** طبقهٔ کارگر و **بر** طبقهٔ کارگر، اعمال کرد. ماخایسکیِ انقلابی این واقعیت‌ها را به‌طور زنده از خلال کلمات دیده بود؛ او که **اینتلجنتسیای** استثمارگرِ سرمایه‌دارانِ علم را افشا می‌کرد: کارمندان دولتی، مدیران، سازمان‌دهندگان، بوروکرات‌ها، دانشمندان، متخصصان، مهندسان، تکنسین‌ها، شیمی‌دان‌ها، مهندسان کشاورزی، سرکارگران، کادرهای مدیریتی، حسابداران، مدیران اجرایی و غیره. همان **آپاراتچیک**‌های آیندهٔ **نومنکلاتورا**

که بعدها به الیگارش‌ها و **روس‌های جدید** تبدیل شدند.

لاد حق داشت، اما لنینیست‌ها حق لاد را کف دست‌اش گذاشتند[۹]. دهقانان و کارگران روس لای چرخ‌های ماشینِ تکنوکراتیک خرد و خمیر می‌شوند؛ ماشینی که طی بیست سال، دومین قدرت صنعتی جهان را می‌سازد، پیش از آن‌که در سال ۱۹۸۹، در برابر رقابت خارجی (آمریکایی) و اعتراض داخلی (مردمی) فرو پاشد.

تکنوکراسی پیش از آن‌که نامی داشته باشد، پیش از آن‌که خود را بشناسد و دیگران نیز آن را بشناسند، وجود داشت. جنگ جهانی اول، این جنگ بزرگ صنعتی و تجهیزاتی، معادلِ نادیده‌ماندهٔ انقلابِ آن بود؛ فرصت و لحظهٔ ظهور سیاسیِ طبقهٔ تکنوکرات، به‌مثابهٔ طبقه و آگاه به خود، در همهٔ کشورهای صنعتی؛ جایی که تا آن زمان، طی بیش از یک قرن، در میان جهل و بی‌خبری تقریباً عمومی، رشد یافته بود.

پس این در ایالات متحده و به قلم ویلیام هنری اسمیت William Henry Smith است که در سال ۱۹۱۹ «جنبش تکنوکراتیک» به معنای دقیق کلمه ظهور می‌کند؛ و از ایالات متحده است که این جنبش، از طریق «آمریکایی‌گرایی»، به سراسر جهان گسترش می‌یابد.

اسمیت پیشگامانی داشت (کیست که نداشته باشد؟) از جمله ادوارد بلامی Edward Bellamy (۱۸۵۰ـ۱۸۹۸) و اچ. جی. ولز H.G. Wells (۱۸۶۶ـ۱۹۴۶)، اما این او بود که نام «تکنوکراسی» بر آن نهاد و پس از پایان جنگ بزرگ، اقتصادِ تمام‌عیار را نظریه‌پردازی کرد. در همین حال، تورشتین وبلن، Thorstein Veblen نویسندهٔ «نظریهٔ طبقهٔ تن‌آسا»، خواستار تشکیل «شوراهای مهندسان» و انقلاب تکنوکراتیک علیه سرمایه‌داری مالی می‌شود. هنری فورد Henry Ford، مهندس و صنعتگر نمادین قرن بیستم، نیز از

۹. بازی با دو اصطلاح فعلی و کلمه‌ی «حق»: avoir raison و avoir raison de

طریق کتاب‌ها و روش‌های تولید خود، فوردیسم و پیمان فوردیستی را تحمیل می‌کند ـ نسخهٔ شخصیِ خودش از تکنوکراتیسم. و سرانجام، هاوارد اسکات Howard Scott، این آژیتاتور سیاسی، در دههٔ ۱۹۳۰ جنبشی توده‌ای و تکنوکراتیک به راه می‌اندازد؛ جنبشی با رژه‌ها، اُنیفورم‌ها و سازمانی شبه‌دولتی که صدها هزار پیرو را گرد هم می‌آورد، جنبشی که سرانجام در «نیو دیل» New Deal جذب و در تلاش جنگی غرق می‌شود.

اما فَوران و سرشاری تکنوکراتیک، درهم‌تنیده با همین صفات در توده‌های در حال حرکت، ویژگیِ این دوره در بسیاری از کشورهاست: تمجید و تهییجِ جنگ، سرعت، خشونت، ماشین‌ها، برق، کشتی‌های اقیانوس‌پیما، هواگردها، ورزشگاه‌ها و **متروپلیس‌ها**؛ فاشیسم و فوتوریسم ایتالیایی؛ بلشویسم، فوتوریسم و کیهان‌گرایی روسی؛ «مدرنیتهٔ ارتجاعی» (Jeffrey Herf) و ناسیونال‌سوسیالیسم آلمانی (ارنست یونگر، **کارگر، ژنرال لودندوُرف، بسیج توده‌ای**).

در فرانسه، گروه‌ها و افرادی راه را برای «روح نوین» (آپولینر، Apollinaire)، برای «روح صنعتی، مکانیکی و علمی» (دوگل، de Gaulle)، برای «پلان‌گرایی» (فیلیپ لامور، Philippe Lamour؛ لوکوربوزیه، Le Corbusier) و برای «نئوسوسیالیسم» (مارسل دئا، Marcel Déat) هموار می‌کنند؛ جریانی که مستقیماً از سن‌سیمون (Saint-Simon)، کُنت (Comte) و دورکیم (Durkheim) الهام گرفته است. گروه «X-crise» در مدرسهٔ پلی‌تکنیک (École polytechnique) در سال ۱۹۳۱ ـ با حضور آلفرد ساوی (Alfred Sauvy) و ژان کوترو (Jean Coutrot) ـ به این جنبش تکنوکراتیک دامن می‌زند؛ جنبشی که از جبههٔ خلق (Front populaire)، دولت ویشی (Vichy) و جمهوری‌های پس از جنگ عبور می‌کند و ادامه می‌یابد. ژرژ لامیران (Georges Lamirand) در سال ۱۹۳۲

نقش اجتماعی مهندس را می‌ستاید و دوگل (de Gaulle) در سال ۱۹۳۴ از ارتش حرفه‌ای ـ ارتشی متشکل از تکنسین‌ها ـ دفاع می‌کند؛ در انتظار آن‌که طرح‌های خود را به اجرا درآورد: مدرسهٔ ملی مدیریت (ENA)، کمیساریای انرژی اتمی (CEA)، بمب، بزرگراه‌ها، شهرک‌ها، مراکز خرید و غیره.

سازمان‌دهی تام‌وتمام، بسیج تام‌وتمام، عملکرد تام‌وتمام. طرح منهتن (Manhattan Project)، آغازهای سایبرنتیک و علوم رایانه، شکوفایی سرمایه‌داری تکنولوژیک و تکنوکراتیک. یک قرن پس از کودتای اکتبر، اشباح کمونیسم، نگری، بدیو، ملانشون و فرآورده‌های فرعیِ آنان (*Vacarme*، *Multitudes*، کمیتهٔ «**نامرئی**» و غیره)، نه چیزی آموخته‌اند و نه چیزی را فراموش کرده‌اند. نوفوتوریسم، نئوبلشویسم پیشتازِ تکنوکراسی‌ای که «رویای گسترش فراتر از مرزهای زمین و فراتر از شَکل بلافصلِ جسمانیِ ما را در سر می‌پروراند». و که تکرار می‌کند:

> «سوسیالیسم بدون تکنیکِ سرمایه‌داریِ بزرگ، که بر اساس آخرین دستاوردهای مدرن‌ترین علم طراحی شده باشد، و بدون یک سازمان‌دهیِ روشمندِ دولتی که ده‌ها میلیون انسان را به رعایت دقیق و سخت‌گیرانهٔ یک معیار واحد در تولید و توزیع محصولات وادارد، ناممکن است. ما مارکسیست‌ها همیشه بر این امر تأکید کرده‌ایم؛ اما دربارهٔ کسانی که حتی از فهمیدن همین نکته نیز ناتوان بوده‌اند ـ آنارشیست‌ها و بخش بزرگی از سوسیالیست‌های انقلابیِ چپ ـ بیهوده است که حتی دو ثانیه از وقت خود را صرف بحث با آنان کنیم.»
>
> (مانیفست شتاب‌گرایی، نشریهٔ Multitudes، شمارهٔ ۵۶، تابستان ۲۰۱۴)

قرار است همچنان از مکتب پیشرفته‌ترین تکنو-سرمایه‌داری، یعنی تکنو-سرمایه‌داریِ سیلیکون‌ولی (Silicon Valley)، پیروی کنند تا «وسایل تولید و مبادله را از آنِ خود سازند»؛ یعنی NBIC، اینترنت، شبکه‌ها، فَب‌لَب‌ها (fablabs)، کلان‌داده‌ها و کارخانهٔ خودکار. قرار است از سرمایه‌داریِ سایبرنتیکی «فراتر بروند» تا «ماشینِ حکومت» را جایگزین آن کنند: کمونیسم سایبرنتیکیِ تکنوکرات‌ها. و همچون یک قرن پیش، آماده‌اند تا برای «مبارزه با بربریت»، به «روش‌های بربرمنشانه» متوسل شوند ــ علیه کسانی که در برابر نابودیِ انسانِ کهن و جهانِ کهن، و نیز بقایای طبیعت و انسانیتِ ما، مقاومت می‌کنند.

ترانس‌اومانیسم، ایدئولوژیِ تکنوکراسی در عصر «فناوری‌های همگرا» (NBIC) است. این واژه در سال ۱۹۵۷، به قلم زیست‌شناس جولیان هاکسلی (Julian Huxley)، پدیدار شد تا جایگزین واژهٔ «اصلاح نژاد» (eugénisme) شود؛ واژه‌ای که نازیسم آن را بی‌اعتبار کرده بود. شتاب‌گیریِ مهارنشدنیِ NBIC ما را به سلطهٔ ماشین‌وار و به محبوس شدنِ انسانِ ماشینی در جهانِ ماشینی می‌رساند. ما اکنون در همین نقطه‌ایم.

تکنوکراسی، در مقام طبقهٔ مرکزی و طبقهٔ قدرتمندِ جوامع پیشرفتهٔ تکنولوژیک، هم از نظر کمّی و هم کیفی، و در آستانهٔ یکپارچه‌سازیِ جهانیِ این جوامع، طبقات دیگر را حذف می‌کند ــ دهقانان، کارگران، مغازه‌داران، کارمندان اداری، کارکنان باجه‌ها و شاغلان بخش تجارت ــ و آن‌ها را با ماشین‌هایی که از راه دور هدایت می‌شوند (سایبرنتیک) جایگزین می‌کند. این حذف اکنون دامنهٔ خود را به بسیاری از مشاغل آزاد نیز گسترش داده است ــ حقوق، مطبوعات، پزشکی، حسابداری ــ و همچنین به مشاغل حوزهٔ مراقبت و آموزش ــ پرستاران، کمک‌پرستاران، معلمان ــ که الگوریتم‌ها، نرم‌افزارها، دستگاه‌های خودکار و ربات‌ها آن‌ها را کنار می‌زنند.

بدین‌سان، در نظام تکنوکراتیک، جست‌وجوی «برگشت» و بازدهی مالی، به‌مثابهٔ نیروی محرکِ تصاحب و انباشت، می‌تواند جای خود را به جست‌وجوی **وسایلِ مستقیم** قدرت بدهد؛ همان وسایلی که ترانس‌اومانیست‌ها در پیِ آن‌ها هستند: یعنی ماشین‌ها، «ماشین‌های آفرینشِ» Drexler و **خودماشینی‌سازی**. به بیان روشن‌تر، دگرگون کردن بدن از طریق مهندسی ژنتیک و دورگه‌سازیِ الکترومکانیکی[۱۰].

بیش از سی سال است که، در پیِ اندیشه‌های آندره گُرز (André Gorz)[۱۱]، متفکرانی از پایان‌یافتن سرمایه‌داری سخن می‌گویند؛ پایانی که بر اثر گسترش اتوماسیون یا خودکارسازی و سقوط نرخ‌های سود فراخواهد رسید. به گفتهٔ آنان، بدین‌سان پیش‌گویی مارکس در کتاب **مبانی نقد اقتصاد سیاسی** (۱۸۵۷) دربارهٔ ظهور کمونیسم، که از دلِ جامعهٔ کهن سر برخواهد آورد، تحقق می‌یابد. در واقع، هیچ چیز مانع از آن نیست که «سرمایه‌داری جمعی» وجود داشته باشد؛ سرمایه‌داری‌ای بدون سرمایه‌داران، مثلاً سرمایه‌داری دولتی ــ کافی است به اتحاد جماهیر شوروی و «بنگاه‌های دولتی» سابق در فرانسه نگاه کنیم ــ و نیز به دولت‌گراییِ هدایت‌گرِ سرمایه‌داری آمریکایی یا چینی. با این حال، مُدِ رایج در میان متفکران ما بیشتر بر سرمایه‌داری مشارکتی و تعاونی استوار است؛ سرمایه‌داری‌ای که در آن درآمد میان همهٔ سایبورگ‌ها، با شیوه‌هایی کم‌وبیش سخاوتمندانه، توزیع می‌شود تا برای ماشین مصرف‌کنندگانی برخوردار از قدرت خرید حفظ شوند. خلاصه آن‌که، **طبقهٔ خلاقِ استارت‌آپ‌ها** در ربات‌ها ادغام می‌شود و درون یک ماشین اجتماعی با عملکردی بهینه جای می‌گیرد. کمونیسم سایبرنتیکی‌ای که از دلِ سرمایه‌داری تکنولوژیکِ سیلیکون‌ولی

10. Eric K. Drexler, Engins de création, l'avènement des nanotechnologies, Vuibert, 2005
11. Cf. A. Gorz, Adieux au prolétariat-Au-delà du socialisme, Galilée, 1980 ; Les chemins du Paradis (l'agonie du capital), Galilée, 1983 ; L'immatériel, Galilée, 2003

(Silicon Valley) زاده می‌شود و از آن «فراتر می‌رود».

کمونیسم سایبرنتیکی یا سرمایه‌داری سایبرنتیکی، آنچه در اینجا اهمیت دارد، تغییرِ وسایل است. تبدیل سرمایه به ماشین‌ها. این نخستین بار نیست که شاهد تغییر وسایل قدرت هستیم. خودِ سرمایه چیزی جز تبدیل دام و احشام، یعنی رأس‌دام (caput)، به نشانه‌ها و حامل‌های قدرت نبود. ردپای این معنا را هنوز در واژهٔ «پِکون» (pécune) می‌یابیم: ثروتِ دامی ــ و سپس ثروت پولی ــ که از واژهٔ هندواروپاییِ peku، به معنای «گله» گرفته شده است. خلاصه، ما آن‌قدر از تاریخ می‌دانیم که بدانیم بورژوازی و سرمایه‌داری صنعتی همیشه وجود نداشته‌اند و همیشه نیز فرمان نرانده‌اند، و بتوانیم تصور کنیم که قرار نیست همیشه وجود داشته باشند یا فرمان برانند؛ اما چه فایده، اگر قرار باشد پس از آن‌ها یک تکنوکراسیِ لیبرتارین یا کمونیستی به قدرت برسد؟ یا حتی سلطهٔ ماشین‌وارِ گونهٔ برترِ سایبرنانتروپ‌ها؟

اینجا سخن بر سر همین است.

Marius Blouin
Janvier 2023

برگرفته از:

https://www.piecesetmaindoeuvre.com/librairie-service-compris/de-la-technocratie-la-classe-puissante-a-l-ere-technologique

ترجمه: بهروز صفدری
سپتامبر ۲۰۲۶